

بحث: آبا اضرار به نفس حرام است:

برای اثبات حرمت اضرار به نفس به ادله مختلفی تمسک جسته شده که اهم آنها را در پی

خواهیم دید.

دلیل اول بر حرمت اضرار به نفس:

«وَعَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: إِنَّ سَمْرَةَ بْنَ جُنْدَبٍ كَانَ لَهُ عَذْقٌ - فِي حَائِطٍ لِرَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ، وَكَانَ مَنْزِلُ الْأَنْصَارِيِّ بِيَابِ الْبُسْتَانِ - فَكَانَ يَمُرُّ بِهِ إِلَى نَخْلَتِهِ وَ لَا يَسْتَأْذِنُ - فَكَلَّمَهُ الْأَنْصَارِيُّ أَنْ يَسْتَأْذِنَ إِذَا جَاءَ فَأَبَى سَمْرَةَ. فَلَمَّا تَأَبَّى جَاءَ الْأَنْصَارِيُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَشَكَاَ إِلَيْهِ وَ خَيْرَهُ الْخَبَرَ. فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ خَيْرَهُ بِقَوْلِ الْأَنْصَارِيِّ وَ مَا شَكَاَ، وَ قَالَ إِذَا أَرَدْتَ الدُّخُولَ فَاسْتَأْذِنْ فَأَبَى، فَلَمَّا أَبِي سَاوَمَهُ حَتَّى بَلَغَ بِهِ مِنَ التَّمَنِ مَا شَاءَ اللَّهُ، فَأَبَى أَنْ يَبِيعَ، فَقَالَ لَكَ بِهَا عَذْقٌ يَمُدُّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ، فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لِلْأَنْصَارِيِّ: اذْهَبْ فَأَقْلَعْهَا وَ ارْمِ بِهَا إِلَيْهِ، فَإِنَّهُ لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ.»^۱

گفته اند: ضرار یعنی ایجاد ضرر، و روی همین حساب به سمره که موجب ضرر بوده است، گفته شده است: «ذلک رجلٌ مُضَارٌّ» و وقتی نفی بر فعل مکلف وارد می شود و فعل از زمره اسباب اعتباری نیست تا نفی را ارشاد به بطلان بگیریم، لاجرم باید آن فعل را محکوم به حرمت بدانیم و از آنجا که اضرار به صورت مطلق تحریم شده است، شامل اضرار به نفس هم می شود. پس روایت در فراز «لا ضرار»، در مقام نفی قانون ضرری است و در فراز لا اضرار، در مقام تحریم اضرار، اعم از اینکه به نفس باشد و یا به غیر.

ان قلت: ممکن است در مقام اشکال بر این استدلال بتوان گفت:

روایت منصرف بر ضرر علی الغیر است و نسبت به ضرر بر نفس اطلاق ندارد - شاهد مسئله هم مورد روایت است که ضرر بر رجل انصاری است.

قلت: مورد نمی تواند باعث انصراف یا مقید اطلاق باشد.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۵، ص ۴۲۸.





ان قلت: «لا» در «لاضرار»، لا ناهیه نمی باشد تا دال بر حرمت اضرار باشد(به جز بر مبنای مرحوم شیخ الشریعه اصفهانی). و طبق مبانی بزرگان از قبیل شیخ و آخوند، «لا» نافییه است و روایت دال بر «عدم جعل حکم ضرری» است.

قلت: طبق مبنای مرحوم شیخ، لا ضرر، هر گونه حکم ضرری را نفی می کند، و چون جواز تعقیم، فی حد نفسه ضرری نیست(یعنی حکم که جواز باشد، ضرری نمی باشد) لا ضرر آن را بر نمی دارد. ولی طبق مبنای مرحوم آخوند لا ضرر، حکم را از روی موضوع ضرری بر می دارد و لذا چون تعقیم ضرری است، حکم آن که جواز باشد برداشته می شود.

ما می گوئیم:

۱. مسئله تعقیم در دو حیث قابل بررسی است، یکی جایی که فرد خودش را عقیم می کند، و دیگری در جایی که دیگری را عقیم می کند.

به نظر می رسد با توجه به اینکه در نقل دیگری از روایت «لاضرر» کلمه «علی مومن» وارد شده است، روایت اصلاً ناظر به صورتی که فرد خود را عقیم می کند، نیست.

روایت مزبور: مرسله زراره است که پس از آنکه مطالب روایت قبل را نقل می کند مقداری را به آن اضافه می کند:

«وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بُنْدَارٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ نَحْوَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّكَ رَجُلٌ مُضَارٌّ وَ لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَّارَ عَلَيَّ مُؤْمِنٍ، قَالَ ثُمَّ أَمَرَ بِهَا فَقَلَعْتُ (وَرُمِي) بِهَا إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص انْطَلِقْ فَأَغْرِسْهَا حَيْثُ شِئْتَ.»^۱

حضرت امام درباره وجود کلمه «علی مؤمن» در این روایت می نویسند:

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۵، ص ۱۴۲۹.



«و أمّا كلمة (على مؤمن) فلم يشتمل عليها - أيضاً - إلاّ مُرسلة أبي عبد الله عن ابن مسكان عن زُرارة في قضية سَمْرَةَ بنِ جُنْدَب، وهذه وإن كانت مُرسلة، لكن مضمونها ومطابقتها لموتّقة زُرارة ورواية أبي عُبيدة الحذّاء في جوهر القضية ممّا يورث الوثوق بصدقها وصدورها؛ وأنّ أبا جعفر الباقر عليه السّلام قد نقل هذه القضية لزُرارة وأبى عبيدة، وهما أو سائر الرواة نقلوا بالمعنى، فصارت مختلفة اختلافاً غير جوهرى، وهذه المُرسلة أجمعٌ من غيرها في نقل خصوصيّاتها، فكانّ روايتها أرادوا نقل تمام خصوصيّاتها، فلا يبعد دعوى الوثوق بوجود كلمة «على مؤمن»، وقوله: (انطلق فاغرسها حيث شئت) فيها المتفرّدة بنقلهما، فتركّهما الرواة اختصاراً، كما تركوا تفصيلها، ففي رواية الحذّاء سقط (لا ضررَ ولا ضِرارَ)، وفي موتّقة زُرارة سقط (أنت رجل مُضارٍ)، وهذه المرسلّة شاهدة على اشتمالها عليهما.

هذا مع أنّ بناء العقلاء في دوران الأمر بين الزيادة والنقيصة على تقديم أصالة عدم الزيادة على

أصالة عدم النقيصة.^١

ایشان سپس می نویسند:

«لا يقال: إنّ تقديمها عليها من باب بناء العقلاء وأبعديّة الغفلة بالنسبة إلى الزيادة عنها بالنسبة إلى النقيصة، وهذا البناء لا يجرى فيما إذا تعدّد الراوى من جانب مع وحدة الآخر كما فى المقام؛ لأنّ غفلة المتعدّد عن سماع كلمة (على مؤمن) فى غاية البُعد، مع احتمال وقوع الزيادة من الراوى لمناسبة الحكم والموضوع، وأنّ المؤمن هو الذى تشمله العناية الإلهيّة، ويستحقّ أن يُنفى عنه الضرر امتناناً.»^٢

اگر گفته شود که علّت تقدیم زیادت بر نقیصه آن است که غفلتی که باعث زیادت شود بعید تر از غفلتی است که باعث نقیصه شود و لذا عقلاً تقدیم اصل عدم زیادت بر اصل عدم نقیصه را در صورتی جاری می کنند که متکلم، واحد باشد و دلیل این تقدیم هم آن است که احتمال اینکه کلمه

١ . بدائع الدرر فى قاعده نفى الضرر، ص ٥٧.

٢ . بدائع الدرر فى قاعده نفى الضرر، ص ٥٧.



ای از کلام سقط شود، بیشتر است تا اینکه کلمه ای اضافه شود ولی در جایی که راوی زیادت
یک نفر است ولی راویان نقیصه رُوات متعدد هستند، معلوم نیست عقلاً، بنایی بر تقدیم اصل عدم
زیادت گذاشته باشند، مخصوصاً در مانحن فیه که اولاً روایات متعددی از این قید خالی است و
ثانیاً ممکن است روای، از خودش لفظ علی المومن را اضافه کرده باشد. چراکه متناسب می دیده
است که ضرر از انسان مومن نفی شود و مومن برای مشمول عنایت الهی، مناسب باشد.^۱

و پاسخ می دهند:

«فإنه يُقال: أمّا أولاً: فإنّ تقديم أصالة عدم الزيادة على أصالة عدم النقيصة ليس من جهة الدوران
بين الغفلتين فقط وأبعدية إحداهما؛ حتى ينعكس الأمر في صورة تعدّد طرف النقيصة، بل لأنّ
الزيادة لا تقع إلاّ غفلة أو كذباً وافتراء، وأمّا النقيصة فهي مشاركة معها في ذلك وتختصّ بدواعٍ
أخر: من قبيل الاختصار، أو عدم كونه في مقام بيان تمام القضية، أو توهمه أنّ وجود
الكلمة وعدمها سواء في إفادة المقصود، إلى غير ذلك، ولا إشكال في تقديم أصالة عدم الزيادة
في الدوران.

و ثانياً: إنّ ترجيح جانب المتعدّد إنّما يتعيّن إذا كان المتعدّد متوافقين في النقل، وأمّا مع اختلافه
فلا، ولو مع التوافق من هذه الجهة، وما نحن فيه كذلك، فإنّ موثقة زرارة ورواية الحداء وإن
توافقنا في عدم زيادة كلمة (على مؤمن)، لكنهما مختلفتان في جهاتٍ أُخرى، فالموثقة مشتملة على
قوله: (فإنه لا ضررَ ولا ضرار)، متعقباً بالأمر بالقلع، دون رواية الحداء، وهي مشتملة على قوله: (ما
أراك يأسرُهُ إلاّ مضاراً)، مقدماً على الأمر بالقلع، والمرسلة مشتملة على الفِئرتين، ومن ذلك - بل
ومن التفصيل الذي فيها في مقابلة كلٍّ من الأنصاريّ وسمرّة مع الآخر، وهما مع رسول الله يظهر
أنّ رواية المرسله كانوا بصدد بيان تفصيل القضية، دون رُواة الروایتين الأخریین، وذلك
يؤكد سقوط كلمة (على مؤمن) منهما، ويؤيد تقديم أصالة عدم الزيادة.

۱. منية الطالب، ج ۲، ص ۱۹۲.



وثالثاً: إنّ ما ذكر من مناسبة الحكم والموضوع ليس بشيء، فإنّ المدّعى: إن كان أنّ الازدياد وقع عمداً للمناسبة بينهما، فهو بمكان من البطلان، كما لا يخفى.

و إن كان أنّ المناسبة المذكورة صارت موجبة لسبق لسان الراوى إلى تلك الكلمة، ففيه: أنّ سبق اللسان إنّما يكون فيما إذا ارتكزت المناسبة في الذهن كاللازم البين؛ بحيث تحضر الكلمة في الذهن عند تصوّر المزيد عليه، ومانحن فيه ليس كذلك؛ ضرورة أنّه عند ذكر (لا ضرر ولا ضرار) لا تسبق كلمة (على مؤمن) إلى الذهن حتّى يتبعه اللسان.^۱

توضیح:

۱. اولاً: دلیل تقدیم اصل عدم زیادت، آن نیست که گفته شد، تا اگر راوی های نقیصه بیشتر بودند آن را مقدّم داریم، بلکه دلیل تقدیم آن است که، عاملی که موجب می شود راوی کلمه ای را در عبارت اضافه کند یا غفلت است یا دروغ بستن به مروی عنه. در خالی که برای کم شدن یک لغت از یک روایت، علاوه بر دو علت فوق علل دیگری نیز، متصوّر است. از جمله اینکه راوی، قصد اختصار داشته باشد و یا در مقام بیان تمام قصیه نباشد و یا تصور کند بودن و نبودن این لغت، دخالتی در تفهیم مراد ندارد و...

۲. ثانیاً: ترجیح عبارتی که مورد نقل افراد متعدد است، بر عبارتی که یک نفر آن را نقل کرده است، در صورتی است که عبارت مورد نقل متعدد، در تمام نقلها یکسان باشد. در حالی که در ما نحن فیه، هر چند در نقلهای موثقه زراره و موثقه ابی عبیده، لفظ «علی المومن» نیست و این روایات، از حیث، شباهت دارند ولی عبارات همان دو، اختلاف بسیاری با یکدیگر دارند و بسیاری از فرازهای هر یک، در روایت دیگر، مورد عنایت نیست، در حالی که روایت مرسله، تقریباً جامع تمام مضامین روایات دیگر است. در مجموع می توان اطمینان یافت که راویان روایت مرسله، در صدد نقل تفصیل داستان بوده اند. به خلاف روایتهای دیگر، که هر کدام، داستان را نقل به معنا کرده اند.

۱. بدائع الدرر فی قاعده نفی الضرر، ص ۱۵۸.



۳. ثالثاً: مناسبت حکم و موضوع که مورد اشاره قرار گرفته است، اگر به معنای آن است که راوی عمداً و به صرف مناسبت، لفظ «علی المومن» را در روایت اضافه کرده است، جواب می دهیم: سبق لسان، درجایی است که مناسب، از نوع مناسبت لازم بین با ملزوم باشد، به گونه ای که، از آمدن ملزوم به ذهن، لازم نیز به ذهن خطور کند. در حالی که مسلماً، بین حکم حرمت اضرار و شخص مومن، چنین مناسبتی در کار نیست.

۲. اگر اشکال شود که با فرض وجود قید علی المومن، باز هم با توجه به اینکه نفس ضرر زننده هم، مومن محسوب می شود، می توان از اطلاق حرمت اضرار بر مومن، حرمت اضرار بر نفس را هم استفاده کرد. جواب می دهیم: هرچند از نظر لفظی، مومن بر شخص ضار هم صدق می کند، ولی ظهور عقلایی عبارت اضرار بر مومن، اضرار بر غیر است و عبارت، ظهور در اضرار بر نفس ندارد. به این ترتیب، تمسک به روایت لا ضرر، برای اثبات حرمت اضرار به نفس، تمام نیست ضمن اینکه می توان گفت دلیل «لا ضرر» امتنانی است و هر گاه به واسطه غرضی عقلایی، آدمی ضرری را متوجه خود می سازد، بالاترین امتنان آن است که شارع، آن غرض را مشروع بشمارد.

۳. با توجه به آنچه گفتیم روایت نمی تواند اضرار به نفس را شامل شود ولی در صورتی که تعقیب ضرر باشد، فرد دیگر نمی تواند آن را بر غیر خود وارد کند. (مگر بر طبق مبنای شیخ انصاری در مورد قاعده لا ضرر).